



پیدایش اسطوره

■ احیا آفازاده

اشاره:

اسطوره‌ها می‌توانند مظهر و سمبل شخصیت‌هایی باشند که آدمی به رمز آنها را تصویر می‌کند. شخصیت‌هایی که گاه آمیخته از دو نیروی متفاوت و متناقض‌اند، گاه آمیخته از چندین نیرو و گاه سمبل يك نیروی خاص

جنس اسطوره از جنس شعر است. لوازم و زیبایی و زشتی و بیان و شکل شعر مهم نیست، آنچه که مهم است پیامی است که آن شعر می‌تواند داشته باشد، پیام‌های یکسانی که به شیوه‌های گوناگون بیان می‌شود

در عصر کنونی پرداختن به دنیای اساطیر و جولان زدن در عرصه آن همچون پرداختن به هر مقوله دیگر، می‌تواند نقیصه باشد برای رهایی و رستگاری و تنه و بیداری

وقتی بشر پا به عرصه وجود گذاشت، باید به گونه‌ای با محیط، افراد و دنیایی که در آن می‌زیست ارتباط برقرار می‌کرد و بدین‌گونه بود که خداوند «کلمه» را آفرید. انسان با کلمه، طلسم تنهایی را شکست و با این کلید اسرارآمیز، دنیایی از احساس، شور و حال و نیاز را به روی خود و هم‌نوعان خود گشود و هنوز که هنوز است گوش بشر درصدد شنیدن صدا و کلمه‌ای است که باز به روی او دنیایی نادیده را تصویر کند، راهی بنماید، عقده‌ای بگشاید و پنجره تازه‌ای را فرارویش قرار دهد. وقتی انسان عشق را تجربه کرد و میوه گناه را چشید، وقتی با اسرار طبیعت آشنا شد و ترسید و از طبیعت گریخت و باز به آن پناه برد، وقتی با پلیدیها و ناهنجاریها دست و پنجه نرم کرد و از ایثار و گذشت بهره‌مند گشت، وقتی در آرزوی همه نبودها و ایجاد باید‌ها تلاش کرد و بالاخره در استنباطی که از چهره هستی داشت، اندک‌اندک، جوانه‌های ظهور اساطیر در ذهن و درون انسان ریشه گرفت و سر برآورد. گاه انسان خود اسطوره شد و گاه اسطوره‌ها را لمس و تجربه کرد، آنها را ساخت و آفرید. اسطوره‌ها به مانند موجوداتی با قابلیت‌های متفاوت بودند که در ذهن و درون آدمی نفس می‌کشیدند و بارور شدن را می‌طلبیدند. فقط باید دستی و توانی می‌بود تا آنها را پرورد و به شکلی دلخواه و ایده‌آل بسازد. این بود که واقعیت و تخیل و رمز، به آفریدن چهره‌هایی پرداختند که هر يك از آنها با یکی از ابعاد وجودی انسان در ارتباط بود.

اندک‌اندک اسطوره با مذهب پیوند خورد، با تأملات فلسفی درآمیخت، با خدا و انسان یکی شد، از زمان خروج کرد، به غیب و سحر و جادو مسلح گشت و قدرتی یافت لایتناهی... و چنین شد که در نگاه و تخیل اسطوره‌ساز، چهره‌هایی ظهور کردند که پا در زمین داشتند و سر بر آسمان می‌ساییدند. چهره‌هایی که چون خدایان تبعیدی در این خاکدان زمین آواره و سرگردان می‌زیستند. خدایانی که بار رسالتی گران بر دوش‌هایشان سنگینی می‌کرد و با وجود قدرتهایی شگرف، چهره‌های انسانی‌شان، آنها را محبوس و اسیر زمین می‌ساخت. اینکه کدام سرزمین خاستگاه اساطیر بوده، هند، بابل، ایران، یونان، مصر... و ظهور آنان از چه زمانی نشئت گرفته، در توان این مقوله نیست. بلکه محور اصلی بحث در حول و حوش علل و انگیزه ظهور و آفرینش اسطوره می‌باشد. اینکه اصولاً وجود اساطیر آفریده چه عواملی بوده‌اند؟ آیا اسطوره می‌توانست پاسخی باشد برای تمامی نیازهایی که انسان می‌خواست باشد و نبود؟ نیازهایی که همواره در طلب و جست‌وجوی آن بوده است؟ آیا خلق اسطوره‌ها بهانه‌ای بود برای پر کردن تمامی خلأها، کمبودها و پرسش‌های پاسخ‌نیافته‌ای که انسان در طول ادوار با آن مواجه بوده است؟ یا اساساً اساطیر آفریده تخیل هنرمندانه و شاعرانه است؟ آیا واقعیت‌های ملموس و تجربه‌ها نمی‌توانند رنگ و روی اساطیری به خود بگیرند؟ واقعیت‌هایی که با تخیلی هنرمندانه آرایش و پیرایش شده‌اند؟

اولین قصه‌ای که به زبان آدمی بیان شده، آیا صورتی واقعی داشته یا از ذهنی خلاق و خیالاتی دور و دراز، آمیخته با اعتقادات خرافی، ساحرانه و جادویی نشئت گرفته است؟ باید گفت بشر به هر واقعیتی که می‌توانست پرده‌ای از ابهام داشته باشد، رنگ و بویی شاعرانه و اساطیری زده است، تا برای خود توجیهی بیابد و دنیای خود و هستی را به گونه‌ای تفسیر کند. اما اینکه ظهور خدایان می‌توانسته از این سو، یعنی مخلوق انسان باشد یا از سوی دیگر، یعنی از سوی نیروی ماورای ذهن و توان و خواست وی، نیرویی که درصدد تماس با انسان بوده است، جای بحث دارد! آیا ضعف و ناتوانی انسان او را معتقد به خدایان و نیروهای ماورایی کرده است؟ خدای خورشید، باران، آتش، طبیعت... یا يك نوع حس یا شعور و درک در انسان تعبیه شده است که او را به تسلیم در برابر نیروهای مافوق و می‌داشته است؟ و این حس و نیرو به مرور زمان تکامل یافته، تا به وحدانیت رسیده؟ به مرحله‌ای که دیگر اثری از ثنویت نیست. آیا اساس دانش اساطیری منفک از مذهب است؟ و در سیر و

تکامل خویش با مذهب پیوند خورده و آمیخته است؟ یا مذهب و اندیشه‌های ماورایی بدان جان بخشیده و شاخ و برگ داده‌اند؟
 آیا اسطوره در ذات و جوهر متفاوت از مذهب است و به گونه‌ای حاصل تأملات فلسفی است؟
 و این دو یعنی فلسفه و مذهب می‌تواند مقوله‌ای قائم به ذات و مستقل از ذات بشر باشد؟
 آیا این دو مقوله در تاریخ، نقطه دیداری با انسان دارند؟ و ظهور و آغازی؟ آیا بشر امروز پیچیده‌تر، عمیق‌تر، فلسفی‌تر، مذهبی‌تر از بشر دیروز است؟ و بشر دیروز ناقص‌تر؟ این نقص و رشد به چه عواملی بستگی دارد؟

بی‌شک نمی‌توان گفت که همه اسطوره‌ها موجودات قدسی و مینوی‌اند، یا همه راست و واقعی و یا همه دروغ. نمی‌توان گفت که اسطوره‌ها موجوداتی الهی، مافوق طبیعی، آسمانی یا اختری و کوکبی‌اند و یا فقط زمینی. اینکه اسطوره‌ها وجود تاریخی دارند و یا ساخته و پرداخته تخیل و خواب و خیال‌اند، مورد بحث ما نیست. اسطوره‌ها می‌توانند تاریخی باشند، اما ساخته و پرداخته ذهن، می‌توانند زمینی باشند یا قدرتی آسمانی، می‌توانند قدسی باشند، اما محبوس در تقدیر و سرنوشت بشری، می‌توانند واقعی باشند اما با ماهیتی ماورایی و خیالی.

جنس اسطوره از جنس شعر است. لوازم و زیبایی و زشتی و بیان و شکل شعر مهم نیست، آنچه که مهم است پیامی است که آن شعر می‌تواند داشته باشد، پیام‌های یکسانی که به شیوه‌های گوناگون بیان می‌شود. اسطوره از جنس رمز است، تلمیح است. مافوق است. از جنس عبرت و بیداری است. آرمان‌زا و آرمان‌نماست. اگر افسانه‌ها و قصه‌ها برای خوابیدن است، اسطوره‌ها برای بیداری‌اند، اگر در واقع اشیا و موجودات برای بهره‌وری و تملک‌اند، در اسطوره‌ها دارای فداست و منشأ آگاهی و تنبیه‌اند.

اسطوره خود زبانی است برای حقایق، حقایق درونی بشر و حقایق برون از توان و تخیل بشر. وقتی حقایق شکل و تصویر می‌پذیرد، اساطیر چهره می‌نمایند و با تاریخ عجین می‌شوند. همان‌گونه که لباسها، نقاشیها، حجاریها، تاریخ و سرنوشت هر مرز و بومی از هم متفاوت‌اند، اسطوره‌ها نیز در هر سرزمینی شکل و صفات خاص خود را دارند. جغرافیا، زبان، رنگ پوست، فرهنگ، تاریخ، شیوه و روش زندگی، آداب و تجربیات، مذهب، سنت، اخلاق... هر جامعه‌ای را به شکل خاص خود درآورده است. چهره و ویژگی اساطیر نیز تابع این ویژگیها و عوامل است. بنابراین شکل و گونه هر اسطوره‌ای شکلی از فرهنگ و اعتقاد و قصه‌ها و افسانه‌ها و روح و تاریخ آن جامعه را دارد. هر قدر فرهنگها، عقاید، آرزوها، ارزشها، دیدگاهها و شخصیت‌های آرمانی به هم نزدیکتر باشند، اسطوره‌ها به هم مشابه‌ترند و هر چه این مقولات یعنی فرهنگ و عقاید و آرمانها و زبانها قوی‌تر باشند، اسطوره‌ها قدرتمند، جاودان‌تر و قابل فهم‌ترند. اصل و گوهر اسطوره‌ها یکی است. تنها شکل و توضیح و تفسیر آن متفاوت است. خیر و نیکی، شر و فساد، حماقت و ابله‌ی، ظالم و مظلوم، ظلمت و روشنایی، فریبکار و فریب‌خورده، انسان، خدا، شیطان، اشیا، آن‌گاه که تن به واقعیت و مادیت می‌سایند، اسطوره‌ها را می‌سازند و در زمان و مکان جاری می‌شوند.

اسطوره‌ها می‌توانند مظهر و سمبل شخصیت‌هایی باشند که آدمی به رمز آنها را تصویر می‌کند. شخصیت‌هایی که گاه آمیخته از دو نیروی متفاوت و متناقض‌اند، گاه آمیخته از چندین نیرو و گاه سمبل یک نیروی خاص. بینش اساطیری و رمز و راز مضمحل در آنها، با اصول متعارف عقلانی همخوانی و همسانی ندارد. به هر صورت انسان موجودی است کنجکاو و دقیق، رمزآفرین و جست‌وجوگر، مشوق، معنی‌ساز، ماجراجو، برتری‌طلب، حقیقت‌خواه، هنرمند و مسلح به ابزارهای چون تخیل، احساس، فکر، عقل، هوش، شهوت، ترس، نفرت، عشق، حکمت، خواب، مذهب و سنت... و در رویارویی با دنیای شگرف و لایتناهی و بی‌حد و مرز، دنیایی پر از شناخته‌ها و ناشناخته‌ها، ظاهر و پنهان، کشف و شهود و اسرار و نهانی‌ها... وقتی که این نیروها با هم می‌آمیزند، معجون اساطیر را می‌سازند. وقتی پرنده‌ای می‌پرد، جغدی آواز می‌خواند، قویی در رودخانه شنا می‌کند، درختی پیر و متروک می‌شود، برگی می‌افتد، همه حوادث طبیعی و انسانی، رنگ و بویی اسطوره‌ای می‌گیرند و هر نگاهی به گونه‌ای تفسیر می‌کند.

یکی از علل پیدایش اساطیر، گریز بشر از قبول گناه، پذیرش و تسلیم وی در مقابل قدرتهای مرموزی است که درصد انهدام و نابودی وی‌اند. قدرتها و دست‌هایی که بی‌اختیار او عمل می‌کنند، رقم می‌زنند و بر سرنوشت بشر حاکم‌اند. یکی از خصیصه‌های بارز این گونه اساطیر، ماورایی بودن آنان است. موجوداتی که از فضاها دور‌دست با قدرتهای فوق بشری عمل می‌کنند. با این حال چون اساطیر ساخته دست بشرند، مرگ آنان نیز به گونه‌ای رمزآمیز و عجیب به دست بشر ابداع و طراحی شده است. چنان که هر یک به شیوه‌ای خاص، که باید به وسیله دشمن کشف و فهمیده شود، می‌میرند و یا به ابدیت می‌پیوندند.

اسطوره‌ها برخلاف افسانه و قصه که مشتمل بر ماجرای است که آغاز و پایانی دارد و پی‌آمدهی بر آن مترتب نیست، مانند قوانین و پدیده‌های تغییرنیافتنی و انکارناپذیر طبیعت، پدیده‌هایی که از آغاز ظهور انسان تا به امروز و تا ابد، در بطن و متن هستی جاری و ساری‌اند، عمل می‌کنند. چنان که اسطوره‌ها می‌توانند تبیین و تفسیر قوانین و پدیده‌های حاکم بر طبیعت هستی و طبیعت بشری باشند و آنان که از مذهب نیز می‌گیرند نمی‌توانند منکر حاکمیت این قوانین و پدیده‌ها و پی‌آمدهای لایزال آنها باشند.

اگرچه عکس این تعریف را پذیرفته‌اند که اساطیر به جای آنکه تبیین و توحید طبیعت باشند، توصیف و تعریف مافوق طبیعت‌اند. زیرا میان طبیعی و مافوق طبیعی مرزی نیست و دنیوی و دینی در یکدیگر تداخل سری دارند و از هم بهره‌مندند.

دو خصیصه بارز قهرمانان اسطوره‌ای یکی آن است که اغلب آنها از نسل و نژاد خدایان‌اند و یا پادشاهان. این قهرمانان نه از تخمه و تبار پست و زبون‌اند و نه از خانواده‌های فقیر و بی‌اصل و

نسب و گم‌نام. و دیگر آنکه اغلب خود بنیان‌گذار و مؤسس تمدن‌اند و انسانیت و مدنیت، حق و دینی عظیم نسبت به آنان احساس می‌کند. بدین‌گونه است که ناچار اساطیر به تاریخ می‌پیوندند و سرنوشت و سرگذشتشان با وقایع تاریخی گره می‌خورد. تاریخی که دیگر نمی‌توان آن را انکار کرد، حذف نمود و از خاطره‌ها زدود. زیرا در اصل اسطوره، پیش از آنکه اندیشیده و بیان شود، احساس و تجربه شده است و وجدان بشری آن را دریافته است و از آن بهره گرفته است.

با این حال بیان این نکته ضروری است که اگرچه اساطیر با تاریخ عجین شده‌اند و گسستن آنها از تاریخ امری ناممکن است، اما باز به تعبیری مجرد از زمان و مکان‌اند و به عبارتی تعلق به زمان و مکان خاصی ندارند و این امر ناشی از خواست انسان به تحقق و تجربه کردن ابدیت و جاودانگی و زیستن با آن در این جهان خاکی است. جاودانگی‌ای که همواره یادآور این است که انسان وجود دارد، خود را گم نمی‌کند و از یاد نمی‌برد. یادآور اینکه انسان همواره بوده است و هست و خواهد بود و همیشه مربوط و متعلق به وجود و هستی است. وجود اساطیر نشانگر و میرهن این امر است که بشر نمی‌تواند بدون روح و معنی، ارزش، ایده‌آل و بدون توجیه خود و هستی به زندگی ادامه دهد و باید خود را به چیزی بیاویزد، روی چیزی بایستد. بر چیزی تکیه کند. اصلاً انسان یله و رها واقعیت ندارد. چرا در فرهنگ اساطیر، اشیاء و عناصر طبیعی دارای قداست‌اند و قهرمانان دارای صفات و شخصیتی ماورایی و غیر واقعی؟ بی‌شک حس و بینش مذهبی و ماورایی در ظهور و پیدایش اساطیر نقش بارز و انکارناپذیری دارد. همین که انسان به خلقت خویش، کائنات، اشیا و طبیعت اندیشیده و به تفسیر و بیان آنها از دیدگاه خود پرداخته و برای آنها معنی و مفهومی فائل شده، نشان‌دهنده این است که آن حس مذهبی در او وجود داشته و در او تعبیه شده است. وقتی وحی نازل شد، وقتی ارتباط انسان با خالق برقرار و حاصل گشت، دیگر انسان گوینده و مفسر هستی نبود، بلکه از آن سو گوینده‌ای بود که هستی را آن چنان که هست بیان و تفسیر می‌کرد. بنابراین از نگاه يك انسان مذهبی، آب، آتش، خاک، انسان، کاینات، اشیا، مکانها و چهره‌ها... رنگ و بویی دیگر می‌یافت.

قهرمان مذهبی دیگر خیالی و ساخته و پرداخته ذهن آدمی نبود، نه در شکل و نه در ماهیت، بلکه همه آنها واقعی بودند. بی‌هیچ شك و تردیدی. اگرچه پس از اندکی این قهرمانان رنگ و روی اساطیری می‌گرفتند و حتی از ارزش و جایگاهی فراتر از اساطیر برخوردار می‌شدند. بنابراین نطفه اساطیر، با ظهور و پیدایش آفرینش بسته و منعقد شده است و بینش خلاقیت و تفکر در چگونگی آغاز هستی و خلق شدن و صورت و نقش بستن هستی به بیان اساطیری می‌بایست منشعب و برخاسته از تفکر مذهبی باشد. اگرچه مذهب و اسطوره دو مقوله جدا از هم‌اند و غالباً ظهور اسطوره را از نظر قدمت مقدم بر مذهب می‌انگارند. زیرا ظهور پدیده مذهب به وحی و القای آن از سوی موجودی دیگر نسبت داده شده است و چیزی است منفک از خواست و اراده بشر... و ظهور اساطیر استنباطی است که انسان مذهبی یا غیر مذهبی می‌تواند از هستی و خلایق داشته باشد.

دنیای اساطیری دنیایی است مملو از دیوان و شیاطین و همچنین فرشتگان و ارواح نامرئی؛ اعم از ارواح بهشتی و ارواح دوزخی. دیوانی که گاه دشمن انسان‌اند و در تعارض و نابودی و جنگ با وی و گاه در خدمت او و وسیله نجات وی و پیروزی از آن کسی است که قوای عظیمی از دیوان و فرشتگان را سوی خود گرد آورد و مطیع خود بسازد و از آنان در وقت لزوم کمک و استمداد جوید.

جست‌وجو در احوال ستارگان، غیب‌گویی، سحر و جادوگری، تعبیر خواب، پیشگویی، قرآن سرنوشت‌ساز ستارگان، شفابخشیهایی معجزه‌آسای گیاهان افسانه‌ای، تولدها و لشکرکشیها، سفرها، جنگها، موجودات غیر انسانی، انسانهای عوالم دست‌نیافته ... در قصه‌های اساطیری مقام و جایگاهی سرنوشت‌ساز دارند. در دنیای اساطیری آدمی انگار در هر قدم و در هر لحظه می‌تواند از دنیای محسوس قدم به عالم غیر محسوس و دنیای موجودات و قوای جادویی بگذارد و گاه هر چیز ممکن تبدیل به ناممکن و هر امر ناممکن امری بدیهی و عینی به شمار آید.

به هر صورت در عصر کنونی پرداختن به دنیای اساطیر و جولان زدن در عرصه آن همچون پرداختن به هر مقوله دیگر، می‌تواند نقبی باشد برای رهایی و رستگاری و تنبه و بیداری. آگاهی یافتن از دنیا و چهره‌های اساطیری اگرچه کلید و راه‌حل مشکلات و معضلات کنونی نیست، اما می‌تواند وسیله‌ای باشد در بهتر فهمیدن و شناختن تمدنها و جوامع مختلف و افکار و آرزوها و آرمانهای آنان و یافتن زبانی برای ارتباط بیشتر با آنان و استحکام هر چه بیشتر این ارتباط و شاید در نهایت راهی برای بهتر اندیشیدن.